

آگوست
۲۰۲۶

هم‌گرایی چپ ایران گرا و راست سلطنت طلب
در برابر کوردستان پساژینا

نوید جوانمردی



خالق تصویر: Yana Dmitrieva

مقدمه

با رخداد مرگ ژینا امینی در بازداشتگاه در سال 1401 و گسترش اعتراضات پس از آن، جنبش ژینا از معدود رخداد‌های چهار دهه گذشته در ایران بوده است که پس از سال‌ها سرکوب و به حاشیه‌رفتگی، ملت‌های به حاشیه رانده شده در ایران را در مقام سوژه سیاسی به مرکز روایت تجربه سیستماتیک از طرد، منع و انکار در ابعاد مختلف جنسیتی، زبانی، فرهنگی و سیاسی کشاند.

ابتدا کوردستان و سپس سایر ملت‌های به حاشیه رانده شده، بلوچ‌ها، تُرک‌ها و عرب‌ها، توانستند سیطره تحقیرآمیز ناسیونالیسم فارسی در مقام گفت‌وگو سیاسی هژمونیک بر ایران را به چالش بکشند، خشونت آن را عریان کنند و انحصار طلبی آن را به نقد بکشند و در نهایت هر کدام ضمن ابراز همبستگی، روایت دردها و رنج‌های خویش را به میدان بکشانند، بدین ترتیب تفاوت‌ها برای اولین بار در ایران توانستند مجال نفس کشیدن بیابند. با این حال، جنبش هم‌زمان تناقضاتی را نیز تجربه کرد. ناسیونالیست‌های ایرانی کوشیدند خاستگاه، کثرت‌گرایی و مطالبات متعدد ژن، ژیان، نژادی را با ترجمه شعار به زبان فارسی و گفت‌وگومانی دولت-ملت، انکار کنند و در روایتی دیگر خاستگاه را نه در کوردستان و ماهیت را نه در تفاوت، بلکه خاستگاه را به تهران (بیمارستان کسری)، ماهیت را در وحدت و در نهایت شعار را در «زن، زندگی، آزادی و مرد، میهن، آبادی» استحاله کنند. با این حال، این امر نه فقط حاکی از شکاف گفت‌وگومانی عمیق میان مرکز و پیرامون بود، بلکه می‌توان گفت ناسیونالیست‌های ایرانی دچار ناامنی

هستی‌شناسانه‌ای از فروپاشی امپراطوری و انحصارگری صد ساله فارس محوری شده‌اند که از زمان پهلوی اول پابرجا مانده است. این واکنش در قالب پروژه نمایندگی و وکالت رضا پهلوی متجلی شد و سپس با حمله به احزاب کوردی، مخالفین و جریان‌های غیر سلطنت طلب مابین سال‌های 1402 تا 1405 تقویت شد. این جریان توانست تا دی ماه 1404 روایت خود را هژمونیک کند و هرآنچه که از جنبش ژینا و زبان غیر فارسی بود را به حاشیه براند. حاصل این منازعه گفتمانی عبور از «ژن، ژیان، ئازادی» به «جاوید شاه» بود. به عبارتی دقیق‌تر، می‌توان بازگشت شاه/پدر در واکنش و هراس از عاملیت غیر فارسی و به چالش کشیده شدن سیطره فارسی‌محوری، مابین سال‌های 1401 تا 1404 صورتبندی کرد.

این واکنش هراس‌آمیز پدیده‌ای فراتر از واکنشی-روان‌شناختی بوده و در واقع مکانیسمی گفتمانی است، فرایندی که تعیین می‌کند کدام روایت مشروع و کدام روایت مشروع نیست. این امر به سلطنت‌طلبان ایرانی محدود نماند، بلکه چپ‌های ایرانی نیز طی این سال‌ها واکنشی-مشابه نشان دادند. در روایت چپ‌های ایرانی، جنبش کوردستان به مثابه جنبشی-هویت‌گرایانه تفسیر می‌شد و هم‌تراز سلطنت‌طلبان قرار می‌گرفت. عبارات قوم‌گرایی، هویت‌گرایی، خاص‌گرایی محلی، تنها بخشی-محدود از این دست واکنش‌ها بوده‌اند. مابین سال‌های 1401 تا 1405 مجموعه‌ای از متون توسط چهره‌های چپ ایرانی تولید شده‌اند،

عمده این متون را نیز می‌توان در رابطه با فرضیه هراس¹ از شکل‌گیری عاملیت کوردی پس از جنبش ژینا و به چالش کشیدن حاکمیت و هژمونی فارسی صورتبندی کرد. تا قبل از جنبش ژینا و یا در ابتدای آن، عمدتاً این متون و مواضع منتشر شده، به‌طور نسبی در قبال جنبش کوردی و مسئله ملت‌های پیرامونی شده، ستم سیستماتیک علیه دیگری‌های غیرفارس را ولو در قالب عباراتی نظیر ستم قومی، ستم اتنیک، تبعیض قومی، و ضمن خلط مفاهیم تبعیض، استعمار و سرکوب، می‌پذیرفتند. گاهاً در این ادبیات از قوم، گاهی اتنیک و به‌طور کمتری از واژه ملت استفاده می‌شد، اما این مواضع هرچند مشروط و نسبی به مرور کمرنگ‌تر شده و به‌طور فزاینده‌ای، به مواضع تهاجمی، طرد و هراس بدل شدند. مواضعی که در نهایت با مواضع ناسیونالیست‌های ایرانی چندان قابل تمیز نبودند. تجلی این هراس در جنگ دوازده روزه² و جنگ چهل روزه بوده است.

این مقاله می‌کوشد، به‌جای صورتبندی چپ و راست ایرانی به‌عنوان دو نیروی متعارض، با تکیه بر مواضع مشترک آن‌ها در قبال ملت‌های غیرفارس، این دو جریان را در قالب یک جبهه واحد بازخوانی کند، جبهه‌ای که نقطه عزیمت آن هراسی گفتمانی از عاملیت‌یابی دیگری‌های غیرفارس و افول انحصارگرایی شیعه-فارسی‌محور است. در راستای این صورتبندی گذار از افق‌های بخش جنبش

¹ در متون مورد بررسی شده این هراس اشکال متفاوتی داشته است، اعم از سکوت، انکار، تقلیل و نسبت دادن جنبش به سیاست هویت بوده است. این امر با اسناد بیشتری مورد توضیح قرار خواهد گرفت.

² بنگرید به مقاله سامان غزالی تحت عنوان: جنگ ایران و اسرائیل: تشدید تناقضات چپ مرکزگرا و مسئله ملت‌های تحت ستم، نشریه کومار، 1404

ژینا به پادشاهی خواهی دی ماه 1404 نه به مثابه تغییر آرایش سیاسی، بلکه واکنشی— به عاملیت غیر فارسی و تلاش برای تثبیت مجدد هژمونی فارسی بوده است. از این رو دی ماه 1404 و خیزش 1401 نه صرفاً به مثابه دو رخداد جدا، بلکه در مقام نزاع دو گفتمان واسازانه غیرفارس و گفتمان هژمونیک فارسی محور تعریف می‌شود. بنابراین با اتکا به این فرضیه و در پرتو زمینه‌ی پیش گفته، پرسش محوری این مقاله آن است که چرا و چگونه دو گفتمان ظاهراً متعارض چپ و راست ایرانی، در مواجهه با جنبش ژینا و ملت‌های فرودست‌شده جغرافیای ایران، به مفروضات و راه‌حل‌های مشترکی درباره دولت-ملت، سیاست هویت و حدود امر سیاسی می‌رسند؟ استلال این مقاله برای پاسخگویی به پرسش آن است که گذار از افق واسازانه جنبش-گفتمان ژینا به پادشاهی خواهی و بن بست آلترناتیو متکثر، ماحصل این همگرایی گفتمانی در راستای به‌حاشیه‌رانی دیگری و مشروعیت بخشی به ساختار دولت-ملت حاکم است. برای اثبات فرضیات این مقاله، تحولات بازه زمانی 1401 تا 1405 با کاربست ترکیبی روش‌های تحلیل مضمونی، تحلیل گفتمان و مصاحبه مورد مطالعه قرار گرفته و متون، مواضع و تجربه زیسته کنشگران واکاوی شده است.

بخش یک: چپ ایرانی³، به‌حاشیه رانی نرم‌افزاری و بازتولید دولت-ملت

³ گرچه سخت است بتوان گفت‌مانی واحد از چپ‌های ایرانی لحاظ کرد، اما تحلیل و داده‌های این مقاله بر مفروضاتی مشترک است که میان چپ‌های ایرانی در رابطه با مسئله کوردستان حاکم است.

تحلیل مضمونی و گفتمانی مواضع و متون منتشر شده چپ‌های ایرانی، مابین سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۵، علی‌رغم تنوع درونی، عمدتاً بر چند محور استخراجی مشخص در رابطه با دیگری‌های غیرفارس می‌چرخد. آنچه در اکثر این متون مشترک است، بازتولید افق دولت-ملت‌محور و پیش‌فرض قرار گرفتن حاکمیت و مرزهای ملی در تحلیل‌های آنهاست. این متون، بیش از آنکه افق ناسیونالیسم و دولت-ملت را نفی کنند، همان افق را در قالب و منطقی دیگر بازتولید می‌کنند. همچنین، پرسش از شکل‌گیری، تکوین و هژمونی دولت-ملت ایرانی در این متون، در افق تحلیل سرمایه، توسعه نامتوازن سرمایه‌داری و تحلیل‌های طبقه‌محور صورت‌بندی می‌شود. در نتیجه، سلطه دولت-ملت و فرودست‌سازی دیگری غیرفارس نیز عمدتاً به مثابه فرایندی اساساً طبقاتی / اقتصادی فهم و تبیین می‌شود. از این‌رو، بی‌ارتباط نیست که چپ‌های ایرانی به کوردها هشدار می‌دهند که اگر نتوانند کنش جمعی خود را حول مبارزه طبقاتی و ضدیت با امپریالیسم سامان دهند، در ورطه هویت‌گرایی سقوط خواهند کرد.

با این حال چنانچه در ادامه مطرح خواهد شد، آنچه که مبارزه طبقاتی و ضدیت با امپریالیسم به مثابه جهان‌شمول‌گرایی بازنمایی می‌شود، خود در ورطه فارسی‌گرایی و بازتولید ناسیونالیسم ایرانی سقوط کرده است. با این حال چپ‌های ایرانی اصرار دارند که بگویند سیاست طبقه‌محور یا آنچه که نیکفر سیاست طبقاتی / سیاست بزرگ می‌نامد، بر سیاست هویت تقدم تحلیلی و هنجاری دارد. از این منظر معرفت‌شناسی چپ‌های ایرانی سوژه‌ی سیاسی خود را مبتنی بر دوگانه‌های طبقه/هویت، عام/خاص، کارگر/غیرکارگر و... صورت‌بندی

و بازتولید می‌کند و هر افق تحلیلی از مناسبات استعماری مرکز-پیرامون، مناسبات جنسیتی و نژادی نیز پیشاپیش در این منطق اقتصاد/طبقه‌محور حل می‌شود. بنابراین سوژه مبارزه نیز به‌طور پیشینی مشخص و در افق ذات‌گرایی طبقاتی تعین یافته است.⁴ به‌لحاظ هنجاری مشروعیت جنبش ضد استعماری ملت‌های به حاشیه رانده شده تا زمانی معنا پیدا می‌کنند که در افق پروژه عام و مرکز‌محور گفتمان‌های چپ ایرانی ادغام شوند. در این استحاله، گرچه اسمی از ایران، ملت ایران، تمامیت ارضی و... آنچنان که در گفتمان‌های راست رایج است دیده نمی‌شود، اما منطق استحاله همان منطق راست ایرانی را بازتولید می‌کند. دیگری‌های⁵ غیرفارس باید در این چارچوب، یعنی چارچوب ایران بمانند و مشروعیت‌شان نیز منوط به همین ماندن است. چپ‌های ایرانی به کوردها هشدار می‌دهند که رویای دولت-ملت مستقل آن‌ها را به بازیگران دست‌پرورده امپریالیسم بدل می‌سازد، با این حال خود از این که افق سیاسی آنها دولت ملت حاکم را طبیعی و مفروض می‌سازد، چندان وا همه‌ای ندارند. به‌همین دلیل بوده است که در طی این سال‌ها، متون تولید شده آنان، متضمن مشروعیت‌زدایی از دیگری‌های غیر فارس بوده است و کوردها را با عناوین مختلف اعم از

⁴ بنگرید به عباس ولی، در متافیزیک ابژه و سرنوشت تلخ سوژه‌های غیرطبقاتی، 1403 منتشر شده در نقد اقتصاد سیاسی.

⁵ سحر باقری در مقاله «چپ ایران‌شهری و مسئله ملل تحت ستم: هراس از تفاوت و تکرار» استدلال می‌کند که محمدرضا نیکفر خود در دام «قوم‌گرایی» به همان معنایی که نیکفر این مفهوم را به کار می‌گیرد، گرفتار شده است. به‌زعم او، نیکفر نه‌تنها نماینده چپ دموکراتیک نیست، بلکه با درونی‌سازی ناسیونالیسم فارس‌محور و بازتولید گفتمان دولت‌محور در مواجهه با ملت‌های فرودست، در جایگاه «چپ ایران‌شهری» قرار می‌گیرد. نیکفر با بهره‌گیری از ژارگون چپ، از یک‌سو در پی مشروعیت‌زدایی از ناسیونالیسم ملت‌های فرودست است و از سوی دیگر، ناتوانی تاریخی چپ مرکز در صورت‌بندی مسئله ستم ملی در ایران را می‌پوشاند.

سیاست هویت، قوم‌گرایی و خاص‌گرایی توصیف و عامل بن‌بست در «جنبش سراسری» معرفی کرده‌اند:

«سست شدن فکر چپ در میان فعالان کورد، موضع‌ها را به دایره سیاست هویت کشانده و این اواخر با اقتباس شگفت‌انگیز از تئوری پست کلونیال، به سوی قطع رابطه با بحث عمومی آزادی و برابری در کل کشور رفته است».⁶

نیکفر «بحث عمومی» آزادی و برابری در «کل کشور» را به مثابه افق عام و طبیعی سیاست می‌پذیرد و سوژه ملی را در جایگاه حاشیه امر عمومی/سراسری قرار می‌دهد. نتیجه آن است که مشروعیت این سوژه نیز منوط به همراهی با افق مبارزه «کل کشور» باشد. این مضمون دولت-ملت محوری را می‌توان ایران‌گرایی مشروعیت‌زدا نامید. به همین دلیل بوده است در طی سال‌های اخیر، روشنفکران حاشیه به‌طور عام و روشنفکران کورد متونی در واکنش نگاشته‌اند، که بر بازتولید افق ناسیونالیسم فارسی در متون چپ‌های ایرانی تاکید ورزیده‌اند.⁷

با این حال بخشی از گفتمان چپ تحت عناوین میهن‌دوستی اینترناسیونالیستی، جمهوری‌خواهی چپ و ...⁸ کوشیده است با اتکا به بازخوانی مفهوم میهن‌پرستی،

⁶ مسئله‌ی قدرت، در ایران چه می‌گذرد، 21، محمدرضا نیکفر، 1403، منتشر شده در رادیوزمانه
⁷ آیدین ترکمه، 1402، چرا چپ فارسیست فاقد ظرفیت انقلابی و تداوم‌بخش نظم طبقاتی است؟ نقد اقتصاد سیاسی؛ سحر باقری، 1403، چپ ایران‌شهری و مسئله ملل تحت ستم: هراس از تکرار و تفاوت، رادیوزمانه؛ هیوا رستگار، 1402، مفروضات جان سخت: ملت‌های فرودست در موضع چپ؛ کامران متین، 1398، چپ ایرانی، تغییر رادیکال و مسئله ملی؛ شیرین کمانگر، 1402، چه کسی از اقلیت‌های ملی می‌ترسد؟ نقد اقتصاد سیاسی.

⁸ محمدرضا نیکفر، حسام سلامت، مهسا اسدالله نژاد، امین بزرگیان، احمدرضا آزمون از کسانی هستند که به دفاع از این ایده پرداخته‌اند.

تمایزی مشخص میان میهن‌پرستی و ناسیونالیسم ایجاد کرده و سپس ناسیونالیسم را در تمامیت آن رد کند. با این حال، این نقد، به‌جای آنکه دست‌نمادین پدر را رد کند، دست‌خیر فارسی را در قامت پدری دیگر بازتولید می‌کند. به بیان دیگر، پدر صرفاً جابه‌جا می‌شود و خود در جایگاه پدر خیرخواه فرزند ظاهر می‌شود. متن زیر، که به قلم امین بزرگیان است، نمونه‌ای گویا از تجلی چنین منظری است:

"میل به جدایی از پدر (حاکم) و مادر (خاک) و اعلام خودمختاری برخی اقلیت‌های قومی، مبنای منطقی و استنتاجی خود را بر ظلم «اکثریت» می‌گذارد. مثلاً اقلیت‌های جدایی طلب در ایران نشان می‌دهند که دولت مرکزی و اکثریت فارس با ناسیونالیسم مسلح‌شان تا چه میزان در تمامی این سال‌ها آن‌ها را سرکوب و تحقیر کرده‌اند. {...} اما باید دوباره اکثریت را شناخت. نکته اینجاست که همین جماعت تحت ستم از تفکر قطبی ناسیونالیستی که آن‌ها را به سبب زبان و پیشینه‌شان در دسته اهریمن و شرها و بدها جاسازی کرده است، رویای خود را در چیزی جز تکرار تاریخ ناسیونالیستی نمی‌بینند. آن‌ها نیز راهی به جز تکرار خشن دیگری‌سازی بلد نیستند و اساساً نمی‌توانند خود را از همان آگاهی‌ای که با آن در جنگ‌اند برهانند. برای آن‌ها نیز آگاهی در چنبره‌ای از نوعی دوگانگی جعلی غوطه می‌خورد. فقط جای آهور و مزدا جابجا می‌شود. بیراه نیست که بسیاری از آن‌هایی که با دفاع از حقوق اقلیت‌های قومی شروع می‌کنند، در نهایت امر به ایده بازتولید ستمکارانه‌ترین نهاد اجتماعی یعنی ساختن دولت می‌رسند و کودکانه، رویای رهایی‌شان را در ساختن دولتی مستقل و یا پیوستن به دولت-

ملت هم‌زمان می‌بیند. و کیست که نداند پروژه دولت سازی همواره بر دوش رنج‌های واقعی انسان‌ها نضج گرفته و توجیه شده است.⁹

بزرگیان پس از نقد دوقطب‌گرایی و اهریمن‌سازی ناسیونالیسم فارسی و پروسه برساخت پدر ملت، به‌طور کوتاه، کلی‌گویانه، مبهم و فشرده و با کاربرد ناروشن اصطلاحاتی همچون اقلیت‌های قومی، اقلیت‌های جدایی طلب و جماعت تحت ستم، از «سرکوب و تحقیر» سخن می‌گوید¹⁰ و سپس متن به‌طور گسترده، مشخص و ادامه دار به نقد ناسیونالیسم فرودست و کودخانه خواندن رویای تحقق دولت و پیامدهای آن می‌پردازد، با این حال هشدار او نسبت به بازتولید اهریمن و شر، و اینکه «راهی جز تکرار خشن دیگری سازی ندارند»، یادآور هراس سیستماتیک ناسیونالیست‌های ایرانی از تجزیه، آشوب و فروپاشی است. آنچه که متن بزرگیان مایل به صورت‌بندی آن است، چنین است: گرچه ستم «قومی» صحت تاریخی دارد، اما جدایی طلبی نه تنها کودخانه بلکه بازتولید ستم است، پس مطلوب این است تحت حاکمیت پدر (ایران) بمانید. متن بزرگیان گرچه در نقد پدر مابی و دوگانگی ناسیونالیسم ظاهر می‌شود، اما خود همان پدرمابی فارسی و دوگانگی را بازتولید می‌کند. در این صورت‌بندی دوگانه، حق تعیین سرنوشت به جدایی طلبی، ستم ملی به تقابل با حاکمیت تفسیر و با تعمیم و ساده سازی، جدایی طلبی به تقدیس دولت منتهی می‌شود و بنابراین موضع

⁹ نژاد پرستی و آگاهی دوباره پارسی، منتشر شده در 4 جولای 2025 در پیج اینستاگرام امین بزرگیان
¹⁰ گویی متن از این مسئله به‌طور ابزاری برای مشروعیت بخشی به استنباط‌های بعدی استفاده می‌کند و نمایشی از همبستگی ابزاری را می‌پروازند، استنباطی که به هشدار و محکومیت «دیگری غیر فارس» ختم می‌شود. بنابراین متن، خود منطق دیگری‌هراسی را بازتولید می‌کند.

هنجاری مفروض متن این می‌شود: آروزی «کودکانه» تشکیل دولت را رها کنید و به آنچه جستجوی زندگی مشترک می‌نامم در «چارچوب ایران» بپردازید، گویی در این منطق بلوغ کودک در سایه دست پدر و نظم نمادین حاکمیت ملی ممکن می‌شود.

حسام سلامت نیز در گفت و گویی¹¹، گرچه در ظاهر امر تعیین سرنوشت را می‌پذیرد، اما همان منطق را ولو در ادبیاتی منعطف‌تر بازتولید می‌کند. سلامت ضمن رد جدایی به عنوان یک راه حل سیاسی، و توصیف آن به عنوان راه حلی مسئله آفرین، اعم از تولید «هزینه» و «جنگ»، «فدرالیسم قومی» را نیز متضمن «دعوی» قومی/تنش می‌داند و می‌گوید: از «هراس» حول این دو مسئله دفاع می‌کند و سپس ادعا می‌کند «دموکراسی شورایی» و «دموکراسی شهری» می‌تواند مسئله کورد را حل یا وارد پروسه حل کند. او اما تنش‌ها و پیچیدگی‌های عملی مشابه حول آن را برخلاف رویکردش به فدرالیسم، به عنوان فرایند و «پروسه طبیعی سیاست» می‌پذیرد. صورتبندی سلامت گرچه از ناسیونالیست‌های ایرانی متفاوت است اما منطقی مشابه به آن را بازتولید می‌کند. این صورتبندی در نهایت به همان سیاست هنجاری بزرگیان منجر می‌شود: برای کوردها، با توجه به هزینه و پیامدهای جدایی بهتر است در ایران بمانند و جدا نشوند. در این صورتبندی مسئله مخالفت با استقلال نیست، بلکه جایگاه سوژه کورد در این استدلال است، سلامت برخلاف گفته‌اش، حق

¹¹ مسئله اتنیکی یا ملی در ایران، مصاحبه سلامت با پلاتفورم فارسی-کوردی پرسپار، منتشر شده به صورت ویدیویی در فوریه، 21، 2026، در یوتیوب پرسپار.

تعیین سرنوشت را مبنای بحث قرار نمی‌دهد، بلکه از موضعی بیرونی درباره آنچه به سود یا زیان کوردها است داوری می‌کند. از این منظر، استدلال او واجد نوعی منطق پدرمآبانه و یا پدرسالاری سیاسی است؛ منطقی که خیر و مصلحت سوژه را پیشاپیش تعریف می‌کند، بی‌آنکه خود سوژه مبنای اصلی تصمیم‌گیری باشد. این منطق، با این پرسش مواجه می‌شود که چه کسی—در موقعیت تعریف مصلحت قرار دارد؟ یا، به بیان دقیق‌تر، چه کسی—از حق تعریف مصلحت برخوردار است؟ اینکه گردها خود به این نتیجه برسند که جدایی نامطلوب است، با آنکه سلامت و بزرگیان چنین هنجاری را برای آنان تجویز کنند، به لحاظ گفتمانی دو موقعیت کاملاً متفاوت را رقم می‌زند. نیکفر نیز همین موضع را تکرار می‌کند:

“در روند ساختارشکنی در ایران کاملاً محتمل است که یک محور اساسی درگیری‌ها، درگیری کورد و ترک باشد. این وضعیت به سرعت زمینه ستیزهای منطقه‌ای، قدرت‌گیری نظامیان و دخالت‌های خارجی را فراهم می‌سازد.”¹²

از این رو هراس از جنگ داخلی و ترس از فروپاشی در بین چپ‌گرایان ایرانی، همچون راست‌گرایان ایرانی، تکرار می‌شود، گویی در این لحظه هردو یک گفتمان را بازتولید می‌کنند: تجزیه‌هراسی. این متون گرچه موضعی از پذیرش متناقض،

¹² سیاست هویت در تقابل با سیاست طبقاتی، محمدرضا نیکفر منتشر شده در اقتصاد سیاسی.

تقلیل گرا و نسبی را در قبال مسئله کورد/جنبش کوردی نشان داده‌اند، با این حال بعد از دو جنگ ایران¹³ این مواضع تهاجمی‌تر می‌شوند.

علاوه بر موارد یادشده، یکی دیگر از مضامین استخراج‌شده از متون بررسی‌شده، برداشت ابزاری و مشروط‌گرایانه گفتمان چپ ایرانی از جنبش کُردستان است. بدین معنا که جنبش کُردستان برای چپ‌های ایرانی تنها تا آنجا معنا و اهمیت می‌یابد که کوردها با ناسیونالیسم درونی کُردستان مرزبندی کنند. بر اساس این چارچوب، چپ‌های کُرد برای کسب مشروعیت نزد همتایان ایرانی خود، ناگزیرند مرزی روشن با رویکردهای راست کُردی ترسیم کنند. از همین رو، گرایش- به تقسیم کُردستان به دو سویه مشاهده می‌شود: از یک سو، گرایش مترقی و هم‌راستا با پروژه‌های چپ ایرانی و، از سوی دیگر، گرایش به ناسیونالیسم، صرف‌نظر از محتوا یا شکل آن:

“جنبش ملی کُردستان نه‌بخاطر ناسیونالیسم مدنی بلکه به‌خاطر حضور گرایش‌های قومی دموکراتیک و چپ به‌ویژه در داخل، متفاوت از دیگر جنبش‌های ملی است. وظیفه سوسیالیست‌ها تقویت این گرایش‌های دموکراتیک و تضعیف پایه‌های هر ناسیونالیسمی از جمله ناسیونالیسم مدنی است.”¹⁴

این رویکرد صرفاً به چهره‌های روشنفکری محدود نبوده و در سطح مواضع رسمی و سازمان‌های سیاسی چپ نیز تکرار شده است، به‌عنوان نمونه سازمان

¹³ جنگ 12 روزه و جنگ 40 روزه.

¹⁴ رضا جاسکی، ناسیونالیسم محبوب و دیگری‌های منفور، 1402، نقد اقتصاد سیاسی.

راه کارگر در یکی از بیانیه‌های خود، ضمن مشروط کردن دفاع از حقوق ملی کوردها به اتخاذ موضع همسو در قبال مسئله فلسطین دقیقاً همین شکاف تجویزی (تفکیک میان سنت انقلابی کورد و احزاب راست) را تکرار کرده و می‌نویسد:

“سوال این جاست که چرا جریاناتی که ظاهراً خود برای حقوق ملی شان مبارزه می‌کنند، در برابر نسل‌کشی مردم فلسطین که تنها مستعمره باقی مانده از دوره سلطه استعماری است سکوت پیشه کرده و از مدافعان رسوا و سرسخت نسل‌کشی به عنوان مدافع حقوق مردم کرد دفاع می‌کنند؟ چگونه این نیروها از مردم ایران انتظار دارند تا از حقوق ملی شان دفاع کنند ولی از کسی که خواهان نابودی ایران است این گونه تجلیل می‌کنند؟ اما سیاست‌های این جریانات که سیاست‌های نظیر نیروهای راست همچون رضا پهلوی و مجاهدین درپیش گرفته اند نمی‌تواند خصلت نمای جنبش مردم کوردستان باشد که از سنت‌های انقلابی و رادیکال برخوردار بوده است.”¹⁵

این بیانیه به خوبی نشان می‌دهد که «سنت‌های انقلابی کوردستان» به نفع گفتمان چپ مصادره و سپس عاملیت بخشی-دیگر از جنبش کوردستان را هم‌ارز نیروهای راست مرکز و مشروط به دفاع از ایران می‌کند. بنابراین کوردها باید نسبت‌شان را با امپریالیسم و دولت‌های غربی مشخص کرده و علیه آن موضع بگیرند.

¹⁵ تجاوز امپریالیستی و تداوم جنگ؛ هدیه‌ای به جمهوری اسلامی، ضربه‌ای به جنبش زن، زندگی، آزادی، منتشر شده در یکشنبه 28 تیر 1405

تحول گفتمانی چپ ایرانی، از طرد مشروط تا انکار و امنیتی سازی

رویکرد طرد و سکوت چپ‌های ایرانی در قبال جنبش کوردستان در بزنگاه‌های استثنایی و بحرانی بی‌معنا نبوده است، در این راستا، در دو جنگ 12 روزه و 40 روزه، کوردها می‌بایست نسبت به امپریالیسم و نیروهای متهاجم مشخصاً اعلام موضع می‌کردند بدون آنکه لزوماً از چپ‌گرایان ایرانی با کوردستان امنیتی شده و تحت سرکوب حین و پس از دو جنگ¹⁶، همبستگی بدون قید و شرط دریافت کنند، به عبارتی، اثبات ضد امپریالیسم بودن به ابزاری برای محک مشروعیت جنبش کوردها بدل می‌شود. متون متعددی از گفتمان چپ ایرانی بر این موضع مشروط و ابزاری حکایت دارند:

"در این راستا، همانگونه که نیروهای چپ و دموکرات باید تکلیف خود را - به‌ویژه در قبال ماده 2، یعنی مسئله رفع ستم ملی و چند ملیتی بودن ایران، امری که پیش فرض غالب نیروهای چپ از تاسیس حزب کمونیست ایران در 1296 تا انقلاب 57 بود- روشن کنند، فحواً آنچه که در ماده 8 قطع‌نامه مهاباد آمده، یعنی نفی نیروهای امپریالیستی، نیز پرسشی گشوده در برابر نیروهای چپ در کوردستان قرار می‌دهد."

¹⁶ نمونه آن، بمباران و کشته شدن پیشمرگ‌های کورد در جنگ ایران و آمریکا بوده، متنی در نقد و همبستگی از سوی چپ‌های برجسته ایرانی پیدا نشد و صرفاً در حد اخبار مسکوت ماندند.

همین موضع در پست یکی از رسانه‌های چپ‌گرایان ایرانی با عنوان «ماه‌ سیاه»، قابل رویت است:

“دو تا از بزرگ‌ترین احزاب کوردستان، پسوند ایران دارند: کومله کوردستان ایران و حزب دموکرات کوردستان ایران. بیایید این را که حتی یک کلمه علیه تجاوز نظامی اسرائیل حرف نزدند را بگذاریم کنار. حتی این‌را که برخی از آن‌ها علناً و رسماً زیر بیرق اسرائیل هستند و در کانال‌هایشان گرای حمله می‌دهند را بگذاریم کنار. این‌ها حتی نامه‌ی وریشه‌ مرادی، زن کورد زندانی سیاسی زیر حکم اعدام جمهوری اسلامی را بایکوت کردند چون محکم و بی لکنت، هرگونه مداخله خارجی نظامی به‌ویژه از سوی فاشیست‌های اسرائیلی را محکوم کرده است. {...} ما در اپوزسیون ایران حزب و سازمان نداریم. از چپ تا راست. ما در ایران فرقه داریم. یا تمام قد تابع و مقلد رهبری هستی یا خداحافظ”.¹⁷

این موضع و سیاست دستوری-مشروطی بیش از آنکه صرفاً حاکی از نوعی معرفت‌شناسی طبقه‌محور باشد، ریشه در سیاستی است که مبارزه طبقاتی و مبارزه با امپریالیسم را منشا هر کنش سیاسی حقیقی می‌داند، به عبارتی کنش‌رهای بخش و مبارزه با امپریالیسم، و سوژه‌ رهایی‌بخش و سوژه طبقاتی این همان می‌شوند و حتی امر اجتماعی همان امر طبقاتی قلمداد می‌شود.¹⁸ از این منظر

¹⁷ احزاب کورد در فراخوانی مشترک، بازاریان، کسبه و کوردها را در محکومیت حکم اعدام پخشان عزیزی و وریشه‌ مرادی و در همبستگی با این دو نفر به اعتصاب فراخواندند. روژه‌لات در پاسخ به این فراخوان 3 بهمن 1403 در اعتصاب بود. در این راستا بنگرید به مقاله منتشر شده مراد روحی در رادیوزمانه تحت عنوان: اعتصاب پخشان/وریشه و پیشروی جنبش ژن، ژیان، نازادی.

¹⁸ بنگرید به عباس ولی در متافیزیک ابژه، و سرنوشت تلخ سوژه‌های غیرطبقاتی 1403، نقد اقتصاد سیاسی و نیکفر در سیاست هویت در تقابل با سیاست طبقاتی، نقد اقتصاد سیاسی. 1403

جنبش کوردستان برای چپ‌های ایرانی نه به مثابه جنبشی-ضداستعماری، بلکه ابژه‌ای قابل هضم در افقی گسترده‌تر ولو مشروط به کنار گذاشتن هویت‌خواهی و گرایش‌های ناسیونالیستی و ناهمراستا است. بنابراین اگر معرفت‌شناسی چپ ماهیت طبقه محور دارد، سیاست تجویزی مرتبط با آن نیز ماهیتی امپریالیسم‌ستیزی دارد. امپریالیسم‌ستیزی، بیش از آنکه صرفاً ماهیتی تحلیلی و تجربی داشته باشد، ماهیتی هنجاری و ایدئولوژیک پیدا می‌کند، برای کوردها نتیجه واضح است: یا با جدا شدن به پیاده نظام قدرت‌های جهانی بدل شوید یا در چارچوب دموکراسی مرکز‌محور ایرانی ادغام شوید:

“دفاع و درخواست‌های مکرر {احزاب کورد} برای دخالت نظامی اسرائیل و آمریکا، برای تبدیل شدن به پیاده نظام حمله ارتش‌های اسرائیل و آمریکا در جنگ چهل‌روزه {...} پروژه‌ای که به علت انصراف آمریکا در نتیجه فشار و تهدید اردوغان در لحظه نود ناکام ماند.”¹⁹

بنابراین چندان بی‌دلیل نبوده است که حاکمیت ملی به مثابه دژ ضد امپریالیستی مفروض گرفته می‌شود و با هراسی وسواس گونه از فروپاشی تمرکزگرایی سرزمینی همراه می‌شود. این امر در ادبیات گفت و گوی رادیو زمانه با آذر ماجدی کاملاً نمایان است:²⁰

¹⁹ تجاوز امپریالیستی و تداوم جنگ؛ هدیه‌ای به جمهوری اسلامی، ضریه‌ای به جنبش زن، زندگی، آزادی، منتشر شده در یکشنبه 28 تیر 1405

²⁰ از طرح موساد تا بن‌بست ناسیونالیسم کرد، بازخوانی سناریوی سیاه.

“موضوع تسلیحات احزاب ناسیونالیست کورد ایرانی توسط آمریکا و اسرائیل را دوباره به کانون بحث‌های سیاسی تبدیل کرده است. طبق این گزارش‌ها، موساد نقش کلیدی در طراحی و پیشبرد طرحی داشته که هدف آن استفاده از کوردها به عنوان نیروی زمینی اصلی علیه جمهوری اسلامی بود. {...} خطر سناریوی سیاه تجزیه ایران با ابزار احزاب ناسیونالیست کورد و وابستگی آن‌ها به قدرت‌های خارجی.”²¹

مصاحبه‌شونده (آذر ماجدی) نیز همین ادبیات را تکرار می‌کند:

“من از اول بر این نظر بودم که نیروهای ناسیونالیست کورد در دست آمریکا و اسرائیل قرار گرفته‌اند و نه تنها همکاری می‌کنند، بلکه در اشکال مختلف، به‌ویژه در یک سال اخیر، از آمریکا و اسرائیل ملتمسانه خواسته‌اند که ایران را بمباران کند.”²²

محمد مالجو نیز در یادداشتی²³ ضمن تکرار ادبیات امنیتی حاکم مبنی بر تجزیه طلبی احزاب کورد، مضمون بنیادی هراس از فروپاشی حاکمیت ملی فارسی را به وضوح نشان می‌دهد:

²¹ گزارش ارسال سلاح به کوردها، نه تنها توسط احزاب بلکه اخیراً توسط تام باراک نیز رد شد. این دست روایت‌ها، روایت‌های امنیتی-دولتی ترامپ و جمهوری اسلامی را مبنی بر تمایل کوردها برای ورود به درگیری نظامی را مشروعیت می‌بخشد.

²² منبع: همان

²³ گرگ‌ها و کفتارها: سیاست سکوت و خنجر، محمد مالجو، منتشر شده در کانال تلگرامی محمد مالجو

«ایران هدف تهاجم نظامی اسرائیل قرار گرفت. آن دسته از سازمان‌های سیاسی مدعی نمایندگی اقلیت‌های قومی و ملی که در قبال تجاوز مشخصاً یا آگاهانه سکوت کردند یا چه تلویحی و چه تصریحی بر تجاوز خارجی مهر تایید زدند یا فراخوان استمرار و تشدید تجاوز دادند به درجات گوناگون با نیروی تجاوزگر همدستی کرده‌اند. هم تاریخ ما به اثبات رسانده و هم تاریخ دیگران که هیچ دار و دسته مرزباز ژئوپولیتیک و هیچ بازیگر منطقه‌ای طمع‌کاری از فرصت ضعف یک دولت مرکزی بهره‌نجنسته مگر آن که درجه‌ای از خصومت با آن ملت را قبلاً بروز داده باشد. گفتارها چشم انتظار عجز نهایی شیر ستمگرند. گرگ‌ها پنهانی می‌خزند تا شیر ظالم را تک و تنها بیازند. نه از استعاره‌ها، بلکه از واقعیت‌های ژئوپولیتیک سخن می‌گوییم. هر گروه طرفدار اقلیت ستم‌دیده که امروز از محکومیت تجاوز اسرائیل طفره می‌رود، فردا اگر فرصت یابد با تبر تجزیه به جان ایران می‌افتد. {...} در این میان، گرگ‌ها و گفتارها آن نمایندگان خودخوانده‌ای هستند که برای کند کردن یک تیغه قیچی درصدد تیزکردن تیغه دیگر قیچی‌اند، نمایندگانی که شعار حق تعیین سرنوشت سر می‌دهند اما وقتی سرنوشت خلق‌شان زیر آتش تهاجم خارجی رقم می‌خورد در سکوتی همراهانه نقش تماشاگر را ایفا می‌کنند».

مالجو نیز همچون راست‌گرایان ایرانی، علاوه بر استفاده از واژه‌های «ایران»، «تجزیه»، احزاب کوردی را نمایندگان خودخوانده و فرصت‌طلبی می‌داند که همراهی با دولت‌های خارجی تهدیدی علیه موجودیت ایران هستند. آرش عزیزی مدرس دانشگاه که در حوزه تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه پژوهش

می‌کند و گرایش سیاسی چپ دارد، در شبکه اجتماعی اکس (توییتر سابق) خطاب به علی حمید، از چهره‌های شاخص سلطنت طلب، می‌نویسد:

“من و شما هر اختلافی داشته باشیم، یکپارچگی ایران بی‌شک خط قرمز من هم هست.”²⁴

به‌طور کلی، اگر رویکرد چپ‌های ایرانی در آغاز جنبش ژینا و پس از آن، مبتنی بر پذیرش نسبی مطالبات هویتی و درعین‌حال طرد آن‌ها ذیل مفهوم سیاست هویت بودند، پس از جنگ دوازده روزه به سوی انکار، امنیتی‌سازی و نسبت دادن جنبش به نیروهای خارجی گرایش بیشتری یافت. عمده این متون بر حمایت مطلق و بی‌قید و شرط از فلسطین و مخالفت بی‌قید و شرط نیز با مداخله و حمله نظامی صورت‌بندی شده‌اند. مواضع دیگری از جمله همبستگی با آنچه که مالجو خلق‌های ستم‌دیده می‌نامد، مشروط به محکومیت اخلاقی حمله نظامی شده است. رویکرد همبستگی با فلسطین گاه چنان بی‌قید و شرط بوده است که چهره‌های موسوم به چپ مترقی را به حمایت از گروه‌های محور مقاومت سوق داده است و مرز میان برخی از آنان و چپ موسوم به محور مقاومتی را کمرنگ کرده است:

“نابودسازی مقاومت‌های مدنی به برآمدن مدل‌های مقاومت اسلامی مانند اخوان المسلمین، حماس و حزب الله انجامیده که در وضعیت فعلی واپسین

²⁴ آرش عزیزی، در پاسخ به علی حمید، توییتر، 24 می، 2025

دیوار دفاعی باقی مانده را در برابر دست‌اندازی صهیونیست‌ها تشکیل داده‌اند، در سرزمین‌های اشغالی و ورای آن».²⁵

در بخشی- دیگری از متن ضمن محکومیت ترور قاسم سلیمانی و ترور اسماعیل هنیه، عماداً عاملیت دموکراتیک کوردها و نیروهای غیر از محور مقاومت اسلامی در منطقه را بیرون می‌اندازد و صرفاً به عبارت «سرکوب نیروهای سکولار و چپ» بسنده می‌کند.²⁶

در این بازنمایی‌ها امپریالیسم با «مداخله نظامی» آمریکا هم‌ارز می‌شود و در بعضی- از متون مورد بررسی فاصله انتقادی با حاکمیت و آنچه که تحت عنوان سواستفاده حاکمیت از مفهوم مذکور بازنمایی شده است، کمرنگ، مبهم و در حد جملاتی کوتاه باقی می‌ماند و بقیه متون به شیوه‌ای ناموزون بر حملات نظامی آمریکا و اسرائیل متمرکز می‌شود:

«اینکه کسی- بخواهد جنگ طلبی را به ایران نسبت دهد، تنها بازی کردن در زمین پروپاگاندای اسرائیل است. حکومت ایران در یک سال و نیم گذشته بارها برای پرهیز از جنگ تلاش کرد. اسرائیل هم ترور کرد، هم خرابکاری انجام داد و هم به سفارت ایران حمله کرد. حکومت ایران در عوض تلاش کرد به سمت مذاکرات برود و اسرائیل، در همدستی با آمریکا، مذاکرات را با حمله نظامی پاسخ داد

²⁵ فراخوان جمعی: علیه نظم نوین تحمیلی بر خاورمیانه، شامل حمایت 1600 نفر از چهره‌های عمدتاً چپ ایرانی، اعم از محمد مالجو، مهسا اسدالله نژاد، حسام سلامت، امیدمهرگان، محمدمهدی اردبیلی، اکبر معصوم بیگی.

²⁶ منبع: همان.

{...} میان زندگی تحت سرکوب یک حکومت استبدادی، با حمله نظامی و جنگ، تفاوت بسیار وجود دارد. و الزاماً چون حکومت استبدادی است، آغازکننده هر وضعیت وخیمی مانند جنگ نیست. رژیم که اساساً بر مبنای جنگ طلبی زیست می‌کند، اسرائیل است.²⁷

همچنین بعضی- از متون یافت شده دولت ملی را به مثابه سنگر مقاومت علیه امپریالیسم را را این همان می‌کنند:

جنگ تجاوزکارانه خونینی که محور ضد بشری صهیونیستی-امپریالیستی اسرائیل و آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به راه انداخته، از چنان ابعاد تاریخی عظیمی برخوردار است که سرنوشت منطقه و جهان را برای سالیان و دهه‌ها تعیین خواهد کرد. {...} در صورت شکست ایران در این جنگ، استقلال سیاسی به دست آمده با انقلاب 57، استقلالی که مردم ایران بهای گزافی را برای حفظ آن پرداخته‌اند، از دست خواهد رفت، جغرافیای سیاسی و تاریخ چند هزار ساله تمدنی کهن در معرض خطر نابودی قرار خواهد گرفت. {...} و در صورت پیروزی ایران در این جنگ، جامعه ایران نه تنها می‌تواند با تحقیر ویران‌گرترین نیروی نظامی تاریخ بشر عزتمندانه سر بلند کند و مشعل امیدی برای توده‌های ستمدیده بر پهنه گیتی برافروزد.

این متن در چهارچوبی مشابه با استدلال مالجو، عناصر ناسیونالیسم فارسی را تکرار می‌کند و در ادامه می‌گوید که:

²⁷ منتشر شده در پیچ اینستاگرامی مسعود قدیم فلاح، 14 ژوئن 2025

“صحنه روشن است: دریک سوی جنگ جاری، ماشین نابودگر و کشتار امپریالیسم چنگال‌های زهرآگین خود را در پیکر جامعه‌ای مستقل فرو برده، و در سوی دیگر، جامعه‌ای به دفاع از حیات خویش برخاسته است.”²⁸

امید مهرگان نیز در متنی²⁹ عدم تفکیک حاکمیت و مردم را به شکلی مشخص بیان می‌کند:

فروختن جنگ علیه ایران به افکار جهانی و ایرانی ممکن نمی‌بود اگر جدایی «رژیم» از «مردم» اجرا نمی‌شد. جدایی سازمان سیاسی از ساختار اجتماعی. جدایی حامیان حکومت از شهروندان آزاد. یا {...} جدایی قاطع دینی از مدنی. در این منطق، هم‌ذات پنداری حاکمیت ملی با سنگر مقاومت ضد امپریالیستی عملاً به نقطه‌ای می‌رسد که حفظ ساختار مستقر بر رهایی بخشی- سوژه‌های پیرامونی شده تقدم می‌یابد. در این راستا، مواضع بعد از جنگ در قبال دیگری‌های غیرفارس عموماً محافظه کارانه، با احتیاط و یا تهاجمی شده‌اند. بنابراین عاملیت یافتن دیگری‌های غیرفارس نه به مثابه گسستی و سازانه در نظم مستقر بلکه به مثابه تهدیدی برای یکپارچگی و مستعد همدستی با امپریالیسم تفسیر و طرد می‌شود.

در همین راستا مضمون دوگانگی، ابهام و بیان لکنت‌آمیز در قبال مردمان تحت ستم اعم از کورد و بلوچ نیز یافت شد. در بررسی متون و مواضع منتشر شده در

²⁸ علیه تجاوز صهیونیستی-امپریالیستی به میدان بیاییم، منتشر شده در گروه برای فلسطین، مارچ، 11،

2026

²⁹ سیاست‌گذاری، امیدمهرگان، منتشر شده در نیمادنیوز.

این دوره، الگویی از عدم تقارن در سیاست همبستگی چپ‌های ایرانی مشاهده شد. همبستگی بدون قید و شرط با مهاجران افغانستانی، فلسطین، محکومیت حملات اسرائیل، مخالفت با امپریالیسم، بدون هیچ‌گونه تردیدی و مکرراً در این متون تکرار شده‌اند. در مقابل، در قبال ملت‌های به حاشیه رانده شده، کوردها و در همین راستا روژئاوا و حملات نظامی ترکیه، بمباران احزاب،³⁰ اعتراضات و اعتصابات کوردستان،³¹ و کشتار کولبران، همبستگی صریح و غیر مشروط بسیار کمتر یافت شد یا مسئله کوردستان و رخداد‌های مذکور صرفاً در قالب خبر بازنمایی شده است و یا اگر موضوع سیاسی و تحلیل سیاسی مطرح شده، با تاکید بر ضرورت مرزبندی با ناسیونالیسم کوردی، حمله به احزاب کوردی یا حتی هشدار نسبت به تجزیه و فروپاشی حاکمیت متمرکز ختم شده است.

به‌طور کلی، تحلیل گفتمانی متون چپ‌گرایان ایرانی حاکی از آن است که جایگاه اقلیت‌های ملی در صورت‌بندی‌های سیاسی آنان، با دال‌های «تبعیض قومی»، «سیاست‌هویت»، «قوم‌گرایی»، «تنش قومی»، «خاص‌گرایی محلی»، «جدایی

³⁰ طبق گزارش هه‌نگو از حملات موشکی و پهپادی سپاه پاسدارن به مقر احزاب تا 28 اسفند، 112 حمله موشکی به مقرها و کمپ‌های احزاب کوردستان در اقلیم ثبت شده است. در همان گزارش آمده است که این حملات علاوه بر مقرهای احزاب، محل سکونت خانواده‌ها، مدارس، مراکز درمانی و کتابخانه‌ها را نیز هدف قرار داده‌اند. طبق گزارش شبکه حقوق بشر-کوردستان (KHRN) از سال 1396 تا اردیبهشت 1405، حملات محدود به حملات موشکی و پهپادی متحول شده، 44 نفر کشته شده و ده‌ها نفر زخمی شده‌اند. این گزارش نیز تاکید می‌کند که اهداف صرفاً شامل محافل نظامی نبوده بلکه کمپ‌پناهندگان، محل سکونت خانواده‌ها، زنان، کودکان و دیگر غیر نظامیان نیز بارها هدف قرار گرفته‌اند. طبق گزارش منتشر شده توسط hiwa life در 18 جولای 2026، از آغاز جنگ 40 روزه تا 26 تیر 1405، 217 نوبت حمله به مقر احزاب کورد دست کم 19 پیشمرگ جان باخته‌اند و 50 نفر نیز زخمی شده‌اند. در این گزارش آمده است: "خانواده‌ها، غیر نظامیان و امنیت ساکنین اقلیم کوردستان نیز در معرض خطر قرار گرفتند. حمله به احزاب کورد، حمله به مردم کورد و کوردستان است."³¹ طبق گزارشات هه‌نگو و کوردپا، مابین شهریور 1401 و تیرماه 1405 حداقل 11 اعتصاب عمومی در روژه‌لات کوردستان صورت گرفته است.

طلبی»، «بورژوازی»، «ناسیونالیسم» و «دولت‌های خارجی» مفصل‌بندی شده و در تقابل با این دال‌ها، دال‌های «سیاست طبقاتی»، «کارگر»، «امر عام»، «ایران»، «مبارزه با امپریالیسم» برجسته‌سازی می‌شوند. همچنین در این رابطه دال‌های «استعمار دولت-ملت»، «حق تعیین سرنوشت»، «ملت کورد» و «فدرالیسم» به لحاظ گفتمانی و به‌طور نرم‌افزاری به حاشیه رانده می‌شوند.

جمع‌بندی بخش یک

نخستین حزب کمونیستی ایران که در اوایل قرن بیستم تأسیس شد، در یکی از بیانیه‌های خود مسئله ملی در ایران را عمدتاً در چارچوب مداخلات امپریالیستی صورت‌بندی می‌کند. در این بیانیه آمده است: وطن و وطن پرستی، همه این حرف‌ها از اختراعات طبقه اغنیا و برای فریب زحمتکشان و حفظ منافع طبقاتی ایشان می‌باشد. امپریالیست‌های انگلیس از این الفاظ قشنگ و اعتماد و زودباوری عرب‌ها و کردهای مملکت ما استفاده نموده، مکرر آن‌ها را بر ضد حکومت تهران برانگیختند. بیانیه حزب کمونیست ایران، صفحه 66، سال 1301.

چندین دهه بعد از انتشار این بیانیه، حتی چریک‌های فدایی خلق که در مقایسه با دیگر سازمان‌های چپ در مسئله ستم ملی پیشگام‌تر بودند، همان ادبیات و گفتمان را تکرار کردند. آن‌ها حق تعیین سرنوشت را از مبارزه ضدامپریالیستی و انقلاب سوسیالیستی جدانشدنی می‌دانستند. از این منظر، خودمختاری یا حتی تحقق کامل حق تعیین سرنوشت پیش از نابودی امپریالیسم و سرمایه‌داری، نه

مطلوب بلکه پروژه‌ای بالقوه به سود امپریالیسم تلقی می‌شد. در نتیجه، حق تعیین سرنوشت همواره حق مشروط بود، نه حق مستقل. با این حال بعد از انشعاب، بخش اکثریت سازمان، در پرتو اولویت یافتن مبارزه ضدامپریالیستی، عملاً حق تعیین سرنوشت کوردها را قربانی آنچه «مبارزه آزادی‌بخش ملی ایران» می‌نامید کرد³².

یافته‌های مقاله حاضر نیز حاکی از آن است که مواجهه‌ی چپ‌های ایرانی با کوردها پس از انقلاب و پس از جنبش ژینا به‌طور مشخص، همچنان در امتداد همین تبارشناسی گفتمانی قابل فهم است و جایگاه دیگری در این صورت‌بندی گفتمانی چندان بهبود نیافته است، حتی تا حدودی از مواضع مترقی‌تر فدائیان خلق نیز عقب رفته‌اند. همان‌گونه که در تجربه چریک‌های فدایی خلق، حق تعیین سرنوشت در عمل به اولویت‌های جنبش سراسری، مبارزه ضدامپریالیستی و وحدت ایران مشروط می‌شد، در متون چپ‌های معاصر ایرانی نیز مسئله ملی کوردستان عمده‌تاً در قالب نقد سیاست هویت، تقدم جنبش سراسری، امپریالیسم‌ستیزی و هراس از تجزیه بازتعریف می‌شود. بنابراین همچنان مسئله حق تعیین سرنوشت و ستم ملی نه به‌مثابه افقی مستقل، بلکه به‌طور ابزاری و در نسبت با پروژه‌ای از پیش دیکته شده صورت‌بندی می‌شود. بنابراین جایگاه دیگری در صورت‌بندی‌های این گفتمان مبتنی بر به‌حاشیه‌رانی نرم افزاری است.

³² بنگرید به راسموس الینگ و جهانگیر محمودی، در همبستگی شکننده، چپ ایرانی و مسئله ملی کورد در انقلاب 1979

بخش دو: راست ایرانی، به حاشیه‌رانی سخت‌افزاری و بازتولید ملت³³

جنبش ژینا، بیش از آنکه صرفاً بحرانی برای جمهوری اسلامی باشد، بحرانی برای روایت فارس‌محور از «ملت ایران» بود. برای نخستین بار، زنان، کوردستان و دیگر گروه‌های ملی-مذهبی به حاشیه‌رانده‌شده نه در مقام «اقلیت»، بلکه به مثابه سوژه‌های سیاسی و حاملان روایتی دیگر ولو مسکوت‌مانده ظاهر شدند. این جابه‌جایی، واکنش را برای بخش مهمی از نیروهای ناسیونالیست ایرانی رقم زد؛ واکنش و تقابلی نه صرفاً با ساختار سیاسی حاکم، بلکه معطوف به مهار عاملیت نیروهایی بود که نظم نمادین دولت-ملت فارس‌محور را به چالش کشیده بودند. آنچه در فاصله سال‌های ۱۴۰۱ تا ۱۴۰۴ به تدریج شکل گرفت، فرایندی از بازپس‌گیری روایت جنبش، امنیتی‌سازی مطالبه/روایت غیر فارسی و بازگرداندن «ملت واحد ایران» به مرکز میدان و به مثابه دال مرکزی هر گفتار سیاسی‌ای بود. در این فرایند، ژینا به «مهسا، دختر ایران» بدل شد، «ژن، ژیان، نازادی» در روایت‌های ملی ادغام گردید و سپس در کنار دال‌هایی چون «مرد، میهن، آبادی» و «زن، زندگی، پهلوی» قرار گرفت:

قدردان مردم شجاعی باشیم که با تجمع جلوی بیمارستان کسری در تهران جرقه انقلاب ملی را زدند، قدردان خانواده مهسا، دختر ایران، باشیم که با درایت و

³³ تحلیل یافته‌های این بخش ترکیبی از مصاحبه، مواضع رضا پهلوی، اطرافیان رضا پهلوی و در نهایت مواضع راست‌گرایان ایرانی است.

استقامت و میهن‌دوستی ایستادگی کردند و مهسا را به اسم رمز ایستادگی ملت ایران در برابر حکومتی ضحاک‌ی بدل کردند.³⁴

علی‌نژاد و مهدی در این نشست {جورج‌تاون} وقیحانه دروغی گفتند که قبلاً هم بارها گفته بودند، یعنی آغاز خیزش ملی اخیر ایران از کوردستان. این خیزش، از عصر روش 5شنبه، 24 شهریور در جلوی بیمارستان کسری تهران شروع شد و اتفاقاً تا چند روزهم هسته اصلی، تهران بود.³⁵

برای مرکز قابل‌هضم نمی‌بود که شعار و جنبشی- متری خاستگاه و مطالبات جنسیتی، ملیتی و مذهبی غیر مرکز و در کوردستان باشد، پس همه‌چیز در نهایت باید به یک خاستگاه و غایت، یعنی تهران برگردانده می‌شد. بدین‌ترتیب بازنمایی‌ها دوباره به مرکز برگردانده شد و آنچه در ۱۴۰۱ به‌صورت گشودگی افق‌های تازه سیاسی آغاز شده بود، در سال‌های بعد به تقویت گفتمان‌هایی انجامید که بار دیگر دولت متمرکز، تمامیت ارضی و در نهایت سلطنت را به‌عنوان افق نجات ایران بازنمایی کردند. از این رو چنانچه در ادامه مطرح خواهد شد، نه تنها از لحظات اولیه جنبش، بلکه در سال‌های بعد دیگری‌های غیرفارس آماج موجی از حملات روشنفکران راست، همراه با روشنفکران چپ‌گرا قرار گرفتند.

³⁴ سعید قاسمی‌نژاد، در توییپی در تاریخ 6 سپتامبر 2023

³⁵ وحید بهمن، در توییپی در تاریخ 11 فوریه 2023

همزمان که طیفی از مطالب چپ‌های ایرانی تحت عنوان سیاست هویت، کوردستان را به مثابه عامل شکست جنبش معرفی می‌کردند³⁶، سلسله متونی از راست‌گرایان ایرانی نیز منطق مشابهی را ولو با کلماتی نظیر تجزیه طلبی در مورد کوردها تکرار می‌کنند. در این رابطه چندین مضمون در متون راست‌گرایان ایرانی یافت شده‌اند: فروکاست مسئله ملی کورد به قوم‌گرایی، جان‌شینی حقوق شهروندی به جای حقوق جمعی، حاکمیت متمرکز به عنوان راه حل مطلوب، بازنمایی فضای پیرامونی شده به مثابه فضای سنت و عقب‌ماندگی و در نهایت امنیتی‌سازی فدرالیسم است. در این متون مخالفت با فدرالیسم به مثابه یک فرم سیاسی، صرفاً بر مبنای سازوکارهای نهادی و کارکردی نیست، بلکه فدرالیسم با مجموعه‌ای دال‌هایی همچون قوم‌گرایی، تجزیه و فاشیسم قومی، بازنمایی و نامشروع می‌شود و امکان فهم آن را به مثابه الگوی نهادی یا پاسخ به مسئله ستم ملی را حذف می‌کند. سلسله متون آرمان امیری، بعد از جنبش ژینا، در این رابطه بهترین بازنمای تمامی این مضامین است:

ژن، ژیان نژادی، شعاری که به دلیل رویکرد مترقی خودش با اقبال سریع و فراگیری هم مواجه بد، اما همین ریشه و خواستگاه شعار، یک سوءتفاهم (یا فرصت سوءاستفاده؟!) ناخواسته را هم به دنبال آورد: توهم سازگاری واپس‌گرایی قوم‌گرایانه با رویکرد مترقی علیه سنت‌های پدرسالاری {...} سالانه بین 375 تا 450 قتل ناموسی میان استان‌های خوزستان، کوردستان، ایلام و

³⁶ برای مثال نیکفر اشاره می‌کند که: "جای صحبت از قوم و طایفه از اتنیسیته حرف می‌زند و بنیادگرایی بر پایه‌ی ذات ویژه‌ی اتنیکی پیش می‌گذارد" و معتقد است که "چنین سیاست‌هویت جداخوانی در جنبش ژینا وجود داشته است" (نیکفر، 2024).

سیستان و بلوچستان در صدر فهرست قتل‌های ناموسی قرار دارند {...} هرکجا هویت‌های قومی و قبیله‌ای پررنگ می‌شوند، وضعیت توسعه‌ی انسانی و حقوق زنان رو به وخامت می‌گذارد. فعالین با تجربه‌ی حقوق زنان بهتر از هرکسی—می‌دانند³⁷ که هرچه از بافت‌های مدنی جامعه در شهرهای بزرگ و مرکزی به‌سوی مناطق حاشیه‌ای حرکت کنیم، وضعیت زنان به‌صورتی تصاعدی رو به وخامت می‌گذارد {...} مواجهه با بخش‌های بسیار بزرگی از جامعه سنتی، به‌ویژه فرهنگ‌های قومی و عشیره‌ای آغاز می‌شود که باید با حمایت‌های حقوقی و قانونی به نبرد آنها رفت و با سیاست‌های متمرکز توسعه فرهنگی و اجتماعی برای ریشه‌کنی‌شان برنامه‌ریزی کرد. {...} دفاع از حقوق زنان نیازمند وجود یک اراده توسعه‌گرای مرکزی³⁸ و رهانیدن جامعه‌ی زنان از دست سنت‌های قومی و

³⁷ در اینجا امیری مشخصاً دست به تعمیم پی‌اساس می‌زند و معلوم نمی‌دارد که این گزاره برچه شواهد و گفته چه کسانی است؟ به‌این ترتیب، گزاره بعدی نیز که همبستگی مابین حرکت تصاعدی بافت مدنی شهرهای بزرگ و خشونت کمتر، بافت شهرهای کوچک‌تر و خشونت بیشتر، تعمیم و نتیجه‌گیری شتاب‌زده بعدی را رقم می‌زند و بیشتر شبیه به تمایلات پیشینی و گفتمانی نویسنده است، که بنابه آن دیگری‌های غیرفارسی، از فرهنگ‌های بدونی، عشیره‌ای و زن‌ستیز برخوردار هستند. به‌عبارتی تفکیک فرهنگ خشونت پرهیز و فرهنگ خشونت‌زا، بیش از آنکه مبتنی بر استنباط آماری، پژوهشی، نظری و عینی دقیق باشد، حاصل تعمیم‌های شتاب‌زده و مفروضات پیشین نویسنده است. همچنین نویسنده نیز عامداً درنظر ندارد که به‌دلیل کثرت فعالیت‌های مدنی فعالین حقوق زنان و شبکه‌های حقوق بشری در کوردستان، آمار خشونت علیه زنان از وضوح بیشتری برخوردار است و بلعکس، آمارهای رسمی، شهرهای مرکزی را به دلایلی سیاسی و گفتمانی و فعالیت‌های مدنی و سازماندهی مدنی ضعیف‌تر، خشونت علیه زنان را مشخصاً کم‌رنگ‌تر نشان می‌دهند. با این حال شبکه‌های حقوق بشری در کوردستان به ثب خشونت علیه زنان اعم از قتل‌های بزمینای جنسیت در شهرهای مرکزی نیز پرداخته‌اند. از این منظر آرمان امیری تمایلی با مواجهه انتقادی با آمارهایی که پیش‌رو می‌کشد و خود آمارهای دیگر را رد می‌کند و افسانه می‌داند، ندارد.

³⁸ بازهم به‌نظر می‌رسد نتیجه نویسنده شتاب‌زده و حاصل تعمیم‌های پی‌اساس بوده است، چراکه فرضیات نویسنده، اعم از فرهنگی کردن خشونت جنسیتی، راه‌حل‌های متمرکزگرایانه و دولتی، ارزش‌گذاری گروه‌ها و هویت‌ها به جوامع مترقی و عقب‌مانده، نادیده گرفتن خشونت‌های جنسیتی سیستماتیک در مرکز، بیش از آنکه بیانگر واقعیت‌های عینی باشند، حامل ارزش‌ها و داوری‌های از پیش تثبیت شده هستند و بدون مواجهه انتقادی با این مفروضات، نتیجه‌گیری نویسنده را مبنی بر همبستگی فدرالیسم و تقویت زن‌ستیزی

عشیره‌ای است و نه روندی معکوس برای مشروعیت بخشی- به رویکردهای واپس‌گرایانه³⁹ امیری به وضوح اراده‌ای متمرکز و مرکزی را به مثابه راه احیای حقوق زنان معرفی می‌کند و همین موضوع را به اقلیت‌ها تعمیم می‌دهد:

تبعیض‌های حقوقی و ساختاری حکومت فعلی، به هیچ وجه⁴⁰ رنگ و بوی قومی یا استانی ندارد، بلکه بر پایه شکاف‌های جنسیتی و مذهبی بنا شده است {...} در جوامعی که با چالش‌های فراوان توسعه نیافتگی و عدم توازن مواجه هستند {...} سیاست‌های توسعه‌ی ملی، و تدوین طرح‌های محرومیت‌زدایی، نیازمند یک اراده و برنامه‌ریزی واحد و مرکزی است.⁴¹

در این بازنمایی، مسئله نه تمرکز قدرت، بلکه مخاصرات ناشی از به رسمیت شناختن عاملیت سیاسی گروه‌های اقلیتی-ملی است؛ از این رو، راه حل نیز نه بازاندیشی در ساختار قدرت، بلکه استمرار دولت متمرکز معرفی می‌شود.⁴²

در حالت اول، بدترین سناریویی که من باور دارم قومیت‌گراها به دنبال آن هستند را نادیده می‌گیرم و با فرض خوشبینانه می‌پذیریم که قومیت‌گرایان ایرانی به دنبال پاکسازی‌های انتقام‌جویانه قومی، و سیاست‌های شبه فاشیستی برای

را سست، از حیث روش‌شناختی سرسری و بی‌اساس می‌کند و بنظر می‌رسد با آمارهای مورد اشاره نویسنده ارتباطی ندارد.

³⁹ فدرالیسم علیه زن، آرمان امیری، منتشر شده در پیچ اینستاگرامی و تلگرامی آرمان امیری

⁴⁰ پرسش است که چگونه امیری چنین حکم قطعی صادر کرده است؟ و یا چگونه «مذهب و قومیت» از یکدیگر تفکیک شده‌اند؟ این گزاره بدون ارائه شواهد تاریخی یا تطبیقی ارائه شده، بی‌آنکه مبنای این تفکیک روشن شود.

⁴¹ فدرالیسم و مساله‌ی عدالت و توسعه، آرمان امیری، منتشر شده پیچ اینستاگرامی و تلگرامی آرمان امیری

⁴² قومیت‌گرایی علیه حقوق بشر، آرمان امیری، منتشر شده در پیچ اینستاگرامی و تلگرامی آرمان امیری

یکسان‌سازی نژادی در دل ایالت‌های خود نیستند. {...} هیچ توجیهی جز ستیز با لیبرالی دموکراسی، یعنی ستیز با حقوق بنیادین شهروندان، منطق قومیت‌گرایی در این کشور را توضیح نمی‌دهد. تنها هدف قابل توجیه برای چنین گرایش‌هایی، صرفاً ایجاد چند دیکتاتوری سرکوب‌گر قومی است که گاه با عنوان دموکراسی ملی از آن یاد می‌کنند و دقیقاً هیچ چیزی نیست بجز نظامی که که آشکارا بر پایه‌ی فاشیسم قومیتی بنا شده و قصد دارد تا در داخل مرزهای خود اقوام دیگر را پاکسازی کند.

در تمامی این متون نه تنها فارس‌محوری به مثابه مسئله صورت‌بندی نمی‌شود، بلکه دیگری غیرفارس با قوم‌گرایی، عشیره‌گرایی، عقب‌ماندگی، فاشیسم و پاکسازی قومی، تجزیه، زن‌ستیزی، بدویت، سنت، قتل‌ناموسی، هم‌ارز شده‌اند و مبنای تحلیل نظام سیاسی آینده و نقد فدرالیسم قرار گرفته‌اند. متون امیری به‌جای واسازی این بازنمایی‌ها، همچون چپ‌گرایان ایرانی، «حقوق شهروندی»⁴³، «چارچوب ایران» و «دولت متمرکز» به مثابه تنها افق مشروع سامان سیاسی را تکرار می‌کنند. در این راستا، آنچه که بین راست‌گرایان ایرانی و چپ‌گرایان ایرانی مشترک است این است که فدرالیسم نه به مثابه پیشنهاد نهادی بلکه نشانه‌ای از فروپاشی نظم سیاسی و آغاز زنجیره‌ای از «تنش‌های هویتی»، «تجزیه»، «جنگ داخلی» و در نهایت «فروپاشی ایران» بازنمایی می‌شود. از این منظر هراس از افول دولت متمرکز فارس‌محور به دال

⁴³ هرچند که محتوای حقوق شهروند برای چپ‌گرایان و راست‌گرایان ایرانی می‌تواند متفاوت باشد، اما فرم تجویز متشابه است.

سازمان‌دهنده این صورت‌بندی تبدیل می‌شود، بنابراین به نظر می‌رسد که مسئله نه امکان بلکه امتناع است.

ما بین سال‌های 1402 تا 1404، این مواضع به‌طور فزاینده‌ای به‌سوی به‌حاشیه‌رانی سخت‌افزاری و امنیتی کردن دیگری پیش می‌روند، در این راستا در بیانیه‌ای منتشر شده در فروردین 1404 که توسط 800 چهره آکادمیک، فرهنگی، نویسنده و هنرمند به امضا رسیده بود، که در واکنش به نوروز کوردها به‌طور عام و نوروز در ارومیه و رخدادهای پیرامون شکل گرفته بود، همه مضامین پیشتر اشاره شده را تکرار و حتی رادیکالیزه می‌کند:

آنچه با عنوان مراسم پیشواز نوروز رخ داد، فروکاستن نوروز از یک جشن بزرگ ملی ایرانی به یک مراسم خرد قومی، طایفه‌ای و محلی بود. نوروز، جشن ملی و میهنی ایرانیان است و نمی‌تواند محل منازعات کاذب و مصنوعی قومی و قبیله‌ای باشد {...} برگزاری انحصاری جشن نوروز توسط یک گروه از ایرانیان و پاسخ متقابل و انحصاری به آن، توسط گروهی دیگر، آن‌هم با استفاده از ادبیات و رفتارهای ایرانستیزانه، و همچنین اقدام مقامات کشوری و منطقه‌ای در اجازه دادن به «تفکیک قومیتی» در برگزاری جشن ملی نوروز،⁴⁴ جز در راستای مطامع و منافع دشمنان ایران نبوده است و نخواهد بود.

⁴⁴ علی‌رغم این ادعاها، جشن نوروز همواره توسط فراخوان‌های مردمی توسط کوردها برگزار شده است و وجه تاریخی، هویتی و سیاسی برای آن‌ها دارد، برگزاری و شرکت در این مراسم‌ها خودجودش بوده، و گزارشات هنگو نیز حکایت از بازداشت‌های متعدد و یا حتی تهدیدهای دولتی متعدد حول این مسئله داشته است.

بخش عمده این بیانیه حول واژه‌های ایران، امنیت ایران، وحدت ایران، انسجام ملی و تمامیت ارضی سازماندهی شده است. ضمن حذف عامدانه کرمانشاه و ایلام که حضور قابل توجه‌ای در نوروز داشتند، در این بیانیه مشتقات «قوم» 23 بار، مشتقات «محلی» 8 بار، مشتقات «تجزیه» 4 بار استفاده شده و در مقابل 26 بار از واژه ملی، 30 بار از واژه‌های ایران، ایرانی (و مشتقات مشابه) استفاده کرده است که با آن میدان معنایی خود را در تقابل «ایران/امرملی» و «قومی/محلی» تثبیت کرده است. در این بیانیه واژه «قومی» به صورت خنثی و مفرد نیامده است بلکه با اکثراً با واژه‌های طایفه‌ای، محلی، قبیله‌ای، تجزیه‌طلب، افراطی، نفرت‌پراکنی، تفرقه، گسل، تهدید امنیت و برخورد {دولت} ترکیب شده است، که به متن ویژگی‌های گرامری-لحنی تحقیرآمیز، دستوری و حذفی داده است. بدین ترتیب زنجیره معنایی متن از برجسب‌گذاری و امنیتی سازی دیگری فراتر می‌رود و به مطالبه برخورد قهری دولت با کنشگران و مطالبات اقلیت‌های ملی ختم می‌شود:

"آیا وقت آن نرسیده است تا مسئولان ... از از کار برکنار و برای اقدامات مخرب خود مواخذه شوند؟ آیا زمان آن نرسیده است تا از طرح مسائل قومی و شعارهای تفرقه‌افکنانه و تجزیه‌طلبانه جلوگیری شود؟ و با عوامل داخلی و خارجی چنین اقدامات ضد ملی برخورد شود؟ در صورت تداوم چنین رویکردهایی سکوت را خیانت به آینده ایران دانسته و کنشگری ملی خود را با جدیت بیشتر ادامه می‌دهیم."

این صورتبندی تنها به سطح روشنفکری و بیانیه‌های فعالین فرهنگی و دانشگاهی محدود نماند، در سطح نیروهای اپوزسیون مرکز نیز تثبیت و بازتولید شد و بازنمایی مطالبات اقلیت‌های ملی به مثابه تهدیدی علیه تمامیت ارضی و وحدت ملی نام‌گذاری و به حاشیه‌رانی سخت‌افزاری دیگری غیرفارس پیشاپیش به دستورکار اپوزسیون راست بدل شد. در این مرحله امنیتی سازی از سطح مداخله دولت فراتر رفته و به مطالبه بسیج نیروهای نظامی برای آینده ایران و تعیین خطوط قرمز گذر می‌کند. روشن‌ترین نمونه این امر را می‌توان در بیانیه رضا پهلوی اندکی پس از رخدادهای دی ماه 1404 مشاهده کرد:

در روزهای اخیر، چند گروه تجزیه طلب- که در کارنامه بعضی- از آن‌ها همکاری با خمینی و صدام، هر دو به چشم می‌خورد، ادعاهایی موهوم و سخیف را درباره تمامیت ارضی و یگانگی ملی ایران مطرح کرده‌اند. چنانکه بارها تاکید کرده‌ام، حفظ و دفاع از تمامیت ارضی ایران، اصلی خدشه ناپذیر است. ما برسر یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران نه با کسی مذاکره می‌کنیم و نه ذره‌ای از آن کوتاه می‌آییم. چنین ادعایی تنها به جمهوری اسلامی، بزرگترین دشمن ملت ایران و تمامیت ارضی کشور، بهانه می‌دهد خود تا خود را به دروغ مدافع این اصل معرفی کند؛ حال آنکه این رژیم از نخستین روز روی کار آمدنش، عامل اصلی انواع تبعیض و تفرقه در ایران بوده است. تمامیت ارضی ایران خط قرمز ملت بزرگ و متحد ماست. هر فرد یا گروهی که از این خط قرمز عبور کند، یا با عبورکنندگان از آن همکاری کند، با پاسخ قاطع ملت آگاه ایران روبرو خواهد شد. {...} با پایبندی به این اصل بنیادین، می‌توان انتظار داشت که ارتش ایران

نیز به وظیفه ملی-میهنی خود عمل کند، در کنار ملت بایستد و از ایران در برابر جمهوری اسلامی و تجزیه طلبان دفاع کند. تنها در یک ایران یکپارچه و دموکراتیک، در سایه حاکمیت قانون است که آزادی‌های فردی و حقوق برابر همه شهروندان، فارغ از باور، مذهب، زبان یا قومیت تضمین می‌شود.⁴⁵

با اینکه رضا پهلوی احزاب کوردستانی را متهم به همکاری با خمینی می‌کند، مقایسه این پیام با پیام‌های خمینی مابین بهار 1358 تا آبان 1358، با وجود تفاوت‌های ایدئولوژیک و تاریخی، شباهت‌های بنیادی را نیز عیان می‌کند.⁴⁶ خمینی در نخستین مواضع خود درباره کوردستان، تلاش کرد بحران را در چارچوب وحدت ملی و جمهوری اسلامی صورت‌بندی کند. او خطاب به مردم کوردستان تأکید می‌کرد: «ما با شما یکی هستیم و شما را برادر و برابر خود می‌دانیم» و افزود: «از حقوق برابر با سایر برادران ایرانی‌تان برخوردار خواهید بود.»⁴⁷ او همچنین تصریح کرد که «در جمهوری اسلامی هیچ فرقی بین ترک، کرد، لر، عرب، فارس و بلوچ نمی‌باشد».⁴⁸ با شروع و گسترش درگیری‌ها، لحن او تغییر یافت؛ در پیام ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ با دستور حرکت فوری ارتش و نیروهای نظامی به پاوه، اعلام کرد: «بر ارتش و ژاندارمری و قوای انتظامی لازم است که با تمام قوا به سوی پاوه رفته و غائله را ختم نمایند» و هشدار داد: «اگر با توپ‌ها

⁴⁵ 6 اسفند 1404، در واکنش به ائتلاف احزاب کوردستانی.

⁴⁶ همزمان با واکنش رضا پهلوی به ائتلاف احزاب کوردستانی، روزنامه وطن امروز و خبرگزاری مهر، تحت عنوان "دم تجزیه بیرون زد، ائتلاف 6 گروهک تروریستی غرب کشور برای ایجاد آشوب و ناامنی، پشت پرده پروژه اسرائیلی-آمریکایی علیه ایران را آشکارتر کرد" واکنش نشان دادند.

⁴⁷ صحیفه امام، ج ۱۰، پیام به ملت ایران و اهالی کردستان.

⁴⁸ همان.

و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم».⁴⁹ در روزهای بعد نیز مقابله با احزاب کورد را در قالب «کفار مسلح»، «جهاد» و دفاع از اسلام و کشور صورت‌بندی کرد.⁵⁰ چند ماه بعد از اعلام جهاد علیه کوردستان، خمینی بار دیگر در «پیام به خواهران و برادران کورد» ضمن دعوت به «حفظ وحدت»، از مردم خواست «به شایعاتی که مفسدین و دشمنان اسلام و ایران برای تفرقه بین ما پخش می‌کنند گوش ندهید» و تأکید کرد که دشمنان در پی ایجاد شکاف میان کوردها و سایر مردم ایران هستند.⁵¹ در این دو پیام، مفروضات بنیادین درباره تمامیت ارضی، دولت، بازنمایی دیگری به مثابه غائله، مفسد، دشمن، تجزیه‌طلب و تهدید، نسبت میان حقوق شهروندی و مسئله ملی، فراخوان نیروی قهری ارتش، در پیام هردو مشترک است. در نهایت امر، گزاره دستوری-قهری رضا پهلوی هم‌ارز همان دستوری می‌شود که روشنفکران چپ و راست ایرانی پیش‌روی کوردها می‌گذاشتند: دست کشیدن از آنچه که تعلقات «هویتی»، «قومیتی»، «قوم‌گرایانه» و «محلی/خاص‌گرایانه» می‌نامند و پذیرش افق عام/سراسری ایران، مبارزه برای «آزادی ایران» و قناعت به احیای حقوق شهروندی به مثابه تنها افق دموکراتیک ممکن.

⁴⁹ صحیفه امام، ج ۹، پیام ۲۷ مرداد ۱۳۵۸

⁵⁰ صحیفه امام، ج ۹، پیام‌ها و سخنرانی‌های مرداد ۱۳۵۸

⁵¹ صحیفه امام، ج ۱۱، «پیام به خواهران و برادران کورد»، ۲۶ آبان ۱۳۵۸

یکی دیگر از مضمون یافت شده این گفتمان، توسل به مداخله خارجی⁵² است، ما بین سال‌های 1402⁵³ تا 1404 گفتمان راست نه تنها بر مضمون نفی قهری دیگری سازمان داد، بلکه استراتژی پیروزی و تثبیت هژمونی آن را به واسطه تکیه بر قدرت خارجی صورت‌بندی می‌کند. رضا پهلوی در پیامی به مناسبت آغاز جنگ چهل روزه، گفت:

کمکی که رئیس جمهور ایالات متحده به مردم شجاع ایران وعده داده بود، اکنون رسیده است، این یک مداخله بشردوستانه است و هدف آن جمهوری اسلامی، دستگاه سرکوب⁵⁴ و ماشین کشتار آن است نه کشور و ملت بزرگ ایران.

این چارچوب در میان اطرافیان و رسانه‌های همسو با رضا پهلوی نیز بازتولید شد؛ تاجایی که مخالفت با مداخله نظامی با برجسب همدستی با رژیم امنیتی سازی شد:

⁵² این امر تناقض آشکاری با اصل تمامیت ارضی دارد، تناقضی که تمامیت ارضی را از یک گفتمان صرفاً حقوقی به گفتمانی سیاسی و ایدئولوژیک بدل می‌کند

⁵³ می‌توان استدلال کرد، با سفر رضا پهلوی در اوایل 1402 به اسرائیل، استراتژی گفتمان سلطنت طلب از صرفاً اتکا به تغییرات داخلی، به لابی‌گری خارجی و درخواست از دولت‌های خارجی برای مداخله نظامی تغییر مسیر داد.

⁵⁴ رضا پهلوی پیشتر نیز اعلام کرده بود که بیش از 160 هزار از جمله اعضای از نیروهای امنیتی، نظامی و بدنه اداری جمهوری اسلامی فرو ریخته است و در پیامی دیگر نیز اعلام کرده بود، هرچقدر پر جمعیت‌تر باشید، امکان سرکوب برای نظام کمتر می‌شود. همچنین اعلام کرد جمهوری اسلامی برای مقابله با جمعیت میلیونی مردم در خیابان‌ها با کمبود شدید نیرو روبروست و تاکنون بسیاری از نیروهای مسلح و امنیتی نیز محل کار خود را ترک یا از اجرای دستور سرکوب مردم سرپیچی کرده‌اند. او از مردم خواست یکشنبه 21 دی ماه 1404 به خیابان‌ها بیایند و اعلام کرد مردم آماده تسخیر مراکز شهرها و برای حفظ آن آماده‌اند. رضا پهلوی که بارها بر رهبری دوران گذار تاکید کرده بود، با پایان جنگ 40 روزه، اعلام کرد که: "بیش از 40 هزار جاوید نام دی ماه، با آگاهی از خطرهای پیش‌رو، قدم در این مسیر گذاشتند. آنان می‌دانستند شاید دیگر هرگز به خانه بازنگردند"

عموم کسانی که مخالف جنگ با جمهوری اسلامی اند مستقیم و غیر مستقیم به رژیم وصل اند.⁵⁵

ترامپ یا ترومن پلاس؟ شاید این تنها راه برای شکست دادن شیطان باشد.⁵⁶ اگر راست سلطنت طلب، تمامیت ارضی را در مداخله خارجی و به حاشیه رانی سخت افزاری دیگری غیرفارس مفصل بندی می کند، چپ های ایرانی، آن را در چارچوب مقابله با امپریالیسم/مداخله خارجی و به حاشیه رانی نرم افزاری دیگری غیرفارس مفصل بندی می کنند، وجه اشتراک این دو با وجود تفت های بنیادی، این است که دیگری را در رابطه با تمامیت ارضی ولو در خوانش ها و عناوین متفاوت مفصل بندی می کنند. بنابراین مابین سال های 1401 تا 1405 موضع گفتمانی راست سلطنت طلب از انکار مطالبات دیگری غیر فارس به سوی به حاشیه رانی سخت افزاری و فراخوان بسیج قوه قهریه گرایش یافته و در نهایت نیز به مداخله دولت های خارجی متمایل شده است.

آخرین مضمون این مقاله که خود به چهار خرده مضمون دیگر تقسیم می شود، حول بازتاب سازوکارهای طرد و امنیتی سازی در تجربه زیسته کنشگران است و بنابراین بازتولید مضامین ساختاری-گفتمانی پیشتر اشاره شده، شامل به حاشیه رانی سخت افزاری و امنیتی سازی دیگری، را در تجربه زیسته کنشگران بازتاب می دهد.⁵⁷ تجربه های روایت شده، صرفاً به اختلاف نظر سیاسی محدود

⁵⁵ شاهین نجفی، در توپیر، 4 اپریل، 2026

⁵⁶ ترجمه از انگلیسی، توپیت علی حسین قاضی زاده، مجری ایران اینترنشنال، به تاریخ 26 جولای، 2026

⁵⁷ 6 مصاحبه با افرادی خارج از کشور به شیوه نمونه گیری گلوله برفی انجام شده است، به دلایل امنیتی و اخلاقی، اسامی این افراد منتشر نمی شود.

نمی‌شوند، بلکه حکایت از الگوهای طرد، مصادره، امنیتی‌سازی، انگ‌زنی و انحصار فضای عمومی دارند.

نخستین مضمون، انحصار بازنمایی و مصادره اعتراضات است. تقریباً تمامی مصاحبه‌شوندگان از تلاش برای یکدست‌سازی فضای اعتراضات و حذف صداها و ناهمسو سخن گفته‌اند. به تعبیر یکی از مشارکت‌کنندگان، «اصرار خیلی زیادی وجود داشت بر یک‌شکل و یکدست بودن جمعیت تظاهرکننده‌ها» (فرد شماره 2). این انحصار صرفاً در سطح شعار باقی نمانده، بلکه به تلاش برای حذف پرچم‌ها، پلاکاردها، شعارهای متفاوت و حتی برگزاری «ضد اعتراض» با هدف اخلاف در تجمع‌های دیگر انجامیده است. یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان نیز این فرایند را نوعی «مصادره جمعیت» توصیف می‌کند که در آن کوشش می‌شود اعتراضات مستقل، به نام یک جریان سیاسی خاص ثبت و بازنمایی شود (فرد شماره 1). دومین مضمون، برجسب‌زنی و امنیتی‌سازی مخالفان است. در اغلب روایت‌ها، منتقدان با برجسب‌هایی همچون «چپ»، «مجاهد»، «تجزیه‌طلب» یا حتی «جهادست» معرفی شده‌اند؛ برجسب‌هایی که در بسیاری از موارد نه برای توصیف گرایش واقعی افراد، بلکه برای بی‌اعتبارسازی و حذف آنان به کار رفته‌اند. فرد شماره 1 توضیح می‌دهد که پس از برگزاری تجمع ضدجنگ، صفحات موسوم به «ساواک تورنتو» و «ساواک اتاوا» تصاویر و مشخصات شرکت‌کنندگان را منتشر کرده و آنان را با چنین عناوینی معرفی کردند (فرد شماره 1). فرد شماره 3 نیز از مراجعه مأموران امنیتی کانادا به منزل خود پس از گزارش‌های سلطنت طلبان مبنی بر ارتباط تجمع ضدجنگ با جمهوری

اسلامی سخن می‌گوید؛ تجربه‌ای که از منظر او حاصل همین فرایند برجسب‌زنی و امنیتی‌سازی بوده است (فرد شماره 3).

سومین مضمون، بدل کردن خشونت نمادین به اشکال سازمان‌یافته‌تر طرد و ارباب است. روایت‌ها صرفاً از مجادلات لفظی حکایت ندارند، بلکه از انتشار تصاویر و اطلاعات شخصی، تهدید، تعقیب افراد تا محل سکونت، ثبت شکایت‌های کذب، استفاده از هوش مصنوعی برای تخریب شخصیت، و تلاش برای بی‌اعتبار کردن مخالفان در محیط‌های کاری و اجتماعی سخن می‌گویند. یکی از مصاحبه‌شوندگان اشاره می‌کند که پس از انتشار تصاویر و اطلاعاتش، ناچار به پیگیری حقوقی و درخواست عذرخواهی رسمی شده است (فرد شماره 2). در روایت‌های دیگر نیز به تعقیب فعالان غیر سلطنت‌طلب تا منزل، فیلم‌برداری هدفمند از شرکت‌کنندگان تجمع‌ها و انتشار اطلاعات آنان در شبکه‌های اجتماعی اشاره شد (فرد شماره 1؛ فرد شماره 3). چهارمین مضمون، حذف و طرد هویت‌های غیرهمگون با روایت مسلط است. در روایت‌ها، کوردها، نیروهای چپ و حتی شرکت‌کنندگان غیرایرانی در تجمع‌های ضدجنگ، «دیگری» معرفی شده و در معرض طرد و خشونت قرار گرفته‌اند. یکی از مصاحبه‌شوندگان توضیح می‌دهد که شرکت‌کنندگان عرب، هندی و پاکستانی حاضر در تجمع‌ها هدف توهین‌های نژادپرستانه قرار گرفته و حضور آنان به عنوان نشانه‌ای برای بی‌اعتبار کردن کل تجمع بازنمایی می‌شد (فرد شماره 1). فرد شماره 5 نیز از خشونت مضاعف علیه کوردها سخن می‌گوید و اشاره می‌کند تجربه او نسبت به تجربه فارس‌ها از حیث شدت خشونت متفاوت بوده است.

(فرد شماره 5). در مجموع، این روایت‌ها نشان می‌دهند که مضامین استخراج‌شده یعنی امنیتی‌سازی دیگری، طرد تفاوت، انحصار بازنمایی و مصادره عاملیت، صرفاً محدود به گفتارهای سیاسی نبوده‌اند، بلکه در تجربه روزمره کنشگران نیز به اشکال متنوع بازتولید شده‌اند. به این معنا، داده‌های مصاحبه‌ای، تحلیل گفتمان بخش پیشین را تکمیل کرده و نشان می‌دهند که سازوکارهای طرد، از سطح روایت و زبان، در سطح کنش و روابط اجتماعی نیز بازتولید شده‌اند.

جمع‌بندی بخش دو

مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز ایران اقامت دارند، این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت است از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد. اما منظور ما کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود، کرد و لر و قشقائی و عرب و ترک و ترکمن و غیره باهم فرقی نداشته، هریک بلباسی ملبس و بزبانی متکلم نباشند... بعقیده ما تا در ایران وحدت ملی، از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد... اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی که ایران را که در این سکنی دراند، یکنواخت کنیم، یعنی همه را

بتمام ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست. محمود افشار، نشریه آینده، شماره نخست، صفحه 5، سال 1304.

سخنان فوق از محمود افشار بنیان‌گذار مجله آینده و یکی از معماران ناسیونالیسم متمرکز ایرانی و سیاست همگن سازی دوره پهلوی اول، که در واقع مانیفیست به‌حاشیه‌رانی سیستماتیک تکرار در ایران مدرن بود، پس از یک قرن، توسط راست سلطنت طلب تکرار شد؛ تمامیت ارضی، وحدت ملی در برابر اختلافات محلی، ایران و ایرانی، یکنواختی و زبان فارسی برساخت‌هایی بوده‌اند که همچنان ناسیونالیسم فارسی به‌طور کلی و جریان راست سلطنت طلب به‌طور مشخص نه تنها آن‌ها را بازتولید، بلکه در هیئتی استعلایی، غیرقابل نقد و مقدس پوشانیده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند واژه‌های «ایران»، «ملت ایران»، «تمامیت ارضی»، «یکپارچگی ملی»، «دولت متمرکز» و «زبان فارسی» به مثابه دال‌های کلیدی این گفتمان برجسته‌سازی شده و تکرگرای، تفاوت، اقلیت، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت و دیگری به حاشیه رانده شده‌اند. در این گفتمان اقلیت‌های ملی، با دال‌های قوم، تجزیه طلبی، قوم‌گرایی/قبیله‌گرایی، فارس‌ستیزی، تروریسم، آشوب قومی، تهدید، زبان محلی و محلی‌گرایی، مفصل‌بندی می‌شوند و در نهایت، اگر سازوکارهای گفتمانی چپ در رابطه با حق تعیین سرنوشت و جایگاه اقلیت‌ها مبتنی بر به حاشیه‌رانی نرم‌افزاری بود، ماحصل مفصل‌بندی و دیگری سازی‌های این گفتمان، به‌حاشیه رانی سخت‌افزاری، امنیتی کردن دیگری و برساخت دشمن بوده است.

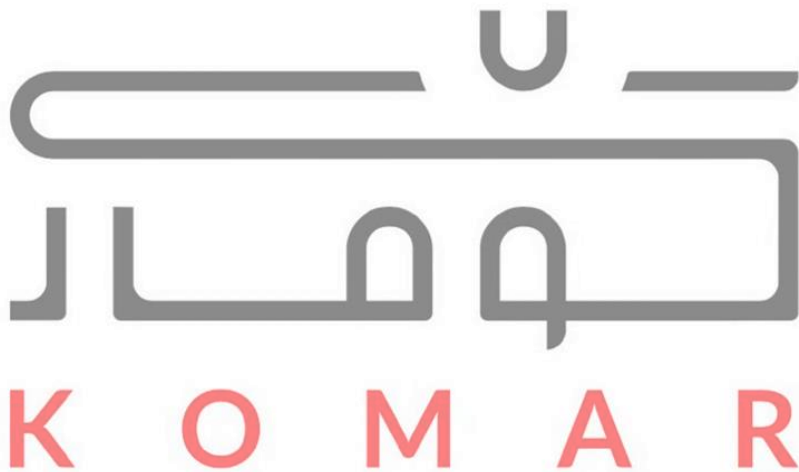
نتیجه‌گیری

جنبش ژینا، به مثابه یک رخداد گسست‌آفرین، نه تنها مشروعیت حاکمیت مستقر را به پرسش کشاند، بلکه توأمان بحرانی عمیق در نظم نمادین و هژمونیک «دولت-ملت» در جغرافیای ایران ایجاد کرد. استدلال مقاله این است که بن بست جنبش ژینا به مثابه گفتمان واسازانه و شکست آلترناتیو متکثر در فاصله سال‌های 1401 تا 1405 با این هم‌گرایی گفتمانی، به حاشیه‌رانی دیگری و مشروعیت بخشی. به ساختار دولت-ملت همبسته بوده است. به عبارتی دیگر، شکست جنبش/گفتمان ژینا بیش از آنکه به انباشت سرکوب یا ناکارآمدی اپوزیسیون مرتبط باشد، با عواملی دیگر از جمله تداوم ساختارهای فارس‌محور، هراس گفتمانی از عاملیت‌یابی غیرفارس، امنیتی‌سازی و به حاشیه رانی دیگری – که در نهایت به جنبش دی‌ماه و بازتثبیت هژمونی فارسی ختم شد – قابل توضیح است. بنابراین می‌توان این دو رخداد را حول آنتاگونیسم فرادست فارسی و فرودست غیرفارس صورتبندی کرد. آنتاگونیسمی که به هیچ مرکز طبقاتی پیشینی قابل تقلیل نیست. بنابراین، بازتولید این افق مشترک، عملاً امکان‌تکوین هرگونه ائتلاف دموکراتیک، متکثر و برابر را در فضای سیاسی ایران مسدود کرده است. تقلیل دادن ستم ملی به عارضه‌ای ثانویه، امنیتی‌سازی تفاوت‌ها، محدود سازی سیاست‌رہایی بخش در افق مرکز، نه تنها راهگشای گذار دموکراتیک نیست، بلکه استمرار سرکوب است.

بروز عاملیتِ ملت‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده، به‌ویژه در کوردستان، دو جریانِ ظاهراً متخاصم و دارای تخصص‌های ایدئولوژیک - یعنی چپ ایران‌گرا و راستِ سلطنت‌طلب - را وادار به واکنش کرد. این دو جریان طی بازه زمانی مورد مطالعه، در یک افقِ گفتمانی مشترک در تقابل با دیگری غیرفارس به همگرایی رسیدند: هراس گفتمانی از افولِ ساختارِ تمرکزگرای فارس‌محور و نامشروع سازیِ دیگری. اگرچه زبان، مفاهیم و رویکردهای تحلیلی و سیاسی این دو جریان با یکدیگر تفاوت‌های بنیادین دارند، اما به‌حاشیه‌رانیِ دیگری و ایفای نقش در قامت نیروی بازدارنده‌ی پتانسیل‌های واسازانه جنبش ژینا، چپ و راستِ ایرانی را در میدانِ گفتمانی واحدی به هم رساند. در این تقاطع، گفتمانِ راستِ ایرانی با اتکا به سازوکارهای «به‌حاشیه‌رانیِ سخت‌افزاری»، مطالبه‌ی حق تعیین سرنوشت را به مفاهیمی نظیر «تجزیه‌طلبی»، «قوم‌گرایی»، «فاشیسم قومی» و «تهدید امنیت ملی» و از خلال این امنیتی‌سازی، سرکوب، حذف و حتی مداخله‌ی خارجی را تئوریزه و توجیه می‌کند. در مقابل، چپ ایران‌محور با بهره‌گیری از سازوکارهای «به‌حاشیه‌رانیِ نرم‌افزاری»، همان سوژه را در دوگانه‌هایی نظیر «سیاست طبقاتی/سیاست هویت» و «جنبش سراسری/خاص‌گرایی محلی» محصور کرده و مشروعیتِ آن را به ادغام در پروژه‌ی عام، تقدیم مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و حفظِ چارچوب‌های سرزمینی و برداشتِ ابزاری از جنبش کوردستان مشروط می‌سازد. در نهایت تقاطع این گفتمان در

سیاست هنجاری این دو نمایان است: ادغام در جنبش سراسری ایرانی، حل مسئله کورد در چارچوب ایران و در نهایت قناعت به حقوق شهروندی و طرد هر فرم سیاسی و بدیلی دیگر اعم از فدرالیسم و استقلال. به همین دلیل گفتمان چپ و راست، راه حل پیشنهادی را نه در واسازی نظم فارس محور موجود و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت، بلکه در به حاشیه رانی دیگری، استمرار فارس محوری و نظم موجود یافته اند. از این رو برای این دو گفتمان متضاد و به لحاظ درونی نایکپارچه، هر روایت و راه حل مستقلاً از کوردها، غیر از آنچه مرکز دیکته کرده باشد نامشروع تلقی و به حاشیه رانده شد. آنچه در تقاطع این دو گفتمان متجلی می شود، بازنمایی دیگری غیرفارس در جایگاهی صغیر، فاقد بلوغ سیاسی و نیازمندِ قیومیت است؛ چه این قیومیت در قامت «شاه به مثابه پدر نمادین» و لزوم تن دادن به یک اراده‌ی متمرکز توسعه‌گرا تجلی یابد، و چه در قالبِ پدرسالاریِ سیاسی «خیرخواه»ی باشد که خیر و مصلحت و افق مبارزه سوژه‌ی تحت ستم را پیشاپیش برای او معین کند. این پژوهش کوشید نشان دهد که شکاف میان چپ ایران‌گرا و راست سلطنت طلب، دست کم در مواجهه با مسئله کوردستان و دیگر ملت‌های به حاشیه رانده شده، به اندازه‌ای که در ادبیات سیاسی ایران تصور می شود بنیادین نیست. در نتیجه، فهم تحولات پس از جنبش ژینا، صرفاً از خلال تقابل جمهوری اسلامی و اپوزیسیون یا تمایز میان چپ و راست امکان پذیر

نیست. برای فهم این تحولات، باید به مفروضات مشترکی توجه کرد که ورای این دوگانه‌ها عمل می‌کنند و حدود امر سیاسی را تعیین می‌سازند. در این چارچوب، مفهوم «فارس‌محوری» نه صرفاً به‌مثابه یک هویت اتنیک، بلکه به‌عنوان افق مسلط سامان سیاسی ایران قابل فهم است.



<https://govarikomar.org>